

حقوق عمومی و منافع خصوصی^۱

در پاسخ به چارلز فرانکل^۲

هانا آرنٹ

ترجمه آزاده شعبانی

برای مسعود علیا

زمینه‌ی توافق میان من و چارلز فرانکل گسترده است، و بنابراین من می‌خواهم سؤالاتی درباره ماهیت کلی موضوعاتی طرح کنم که در مورد آن‌ها اجماع تقریباً همه شمولی وجود دارد و من می‌کوشم تا آن‌ها را به چالش بکشم.

اولین مورد به عنوان [این بخش از یادداشت‌ها که فرانکل برای مقاله خود وام گرفته است] یعنی «حقوق خصوصی و خیر عمومی» مربوط می‌شود که فرض می‌گیرد حقوق ما خصوصی و تعهدات ما عمومی هستند – گویی هیچ حقوقی در قلمرو عمومی وجود ندارد. [درست است که این در غرب برای قرن‌ها، حتی در رتوریک ما^۳، معیار بوده است، اما این یک پیش فرض و گمان است که باید آن را به چالش بکشم. زیرا فکر می‌کنم لازم است حقوق خصوصی‌ای که به عنوان افراد داریم از حقوق عمومی‌ای که به عنوان شهروند داریم متمایز شود. [هر فردی در حریم خصوصی خانواده‌اش مشمول ضروریات زندگی است و حق دارد در جهت تأمین منافع خصوصی خود، از او حمایت شود اما به موجب شهروندی و تابعیت خود، علاوه بر زندگی خصوصی، نوعی زندگی دوم نیز دارد. این دو، یعنی زندگی خصوصی و عمومی، باید جداگانه در نظر گرفته شوند، زیرا اهداف و دغدغه‌های اصلی در هر دو مورد، متفاوت است. انسان در طول زندگی خود دائماً در دو مرتبه وجودی متفاوت حرکت می‌کند: نخست در آنچه متعلق به خودش است و همچنین در قلمرویی مشترک میان خود و هموعانش. «خیر عمومی»^۴، دغدغه‌های شهروندان، در واقع همان منفعت همگانی است، زیرا با جهانی که

^۱ در سال ۱۹۷۳، هانا آرنٹ برای شرکت در یک سری کنفرانس‌ها در مورد مسائل علوم انسانی و سیاست‌گذاری عمومی که توسط بنیاد ملی علوم انسانی در دانشگاه کلمبیا برگزار می‌شد، دعوت شد. اولین مورد، که برای فوریه ۱۹۷۴ برنامه ریزی شده بود، با موضوع «حقوق خصوصی و خیر عمومی» بود و آرنٹ در پاسخ به مقاله‌ای درباره این موضوع توسط چارلز فرانکل، استاد فلسفه و روابط عمومی در دانشگاه کلمبیا، سخنرانی کرد. که ترجمه مقاله او را در ادامه خواهید خواند تا چه در نظر افتد. (مترجم)

^۲ Charles Frankel

^۳ Rhetoric

^۴ public good

ما همگی در آن سهم داریم، بدون اینکه مالک آن باشیم، گره خورده است. { این خیر عمومی و منفعت همگانی^۵ } به کرات، ممکن است با هر چیزی که در وجود خصوصی مان^۶، برای خودمان خوب بدانیم، در تضاد باشد. پیگیری بی‌پروای منافع خصوصی در قلمرو عمومی-سیاسی به همان اندازه برای خیر عمومی ویرانگر است که تلاش‌های بلندپروازانه‌ی دولت‌ها برای تنظیم زندگی خصوصی شهروندان خود برای خوشبختی خصوصی، ویرانگر است.

در قرن هجدهم، این زندگی دوم در زندگی مشترک به عنوان توانایی ایجاد «نیکبختی عمومی^۷»، یعنی نیکبختی‌ای که فرد می‌توانست تنها در قلمرو عمومی، مستقل از نیکبختی خصوصی‌اش، به دست بیاورد، توصیف شد. [امکان بهره‌مندی از «نیکبختی عمومی» در زندگی مدرن کاهش یافته است چراکه] در دو قرن اخیر قلمرو عمومی کوچک شده است. به‌سختی می‌توان افاق رأی را مکان عمومی نامید. در واقع، تنها راهی که امروزه یک شهروند هنوز می‌تواند به عنوان یک شهروند عمل کند، عضویت در هیئت‌منصفه است. از این رو، نخستین سؤال من این است: با فرض اینکه فرد خصوصی و شهروند یکی نیستند، آیا ما همچنان از حقوق عمومی خود استفاده می‌کنیم؟ قانون اساسی یکی از این حقوق را در متمم اول پیش بینی کرده است، که به «حق مردم برای تجمع مسالمت آمیز» مربوط می‌شود - این حق ارتباط تنگاتنگی با حق آزادی بیان دارد و به همان اندازه اهمیت دارد. این حق هنوز در «انجمن‌های داوطلبانه^۸» که گروه‌های نافرمانی مدنی دهه شصت نمونه بارز آن بودند، پابرجاست، اما به لابی‌گری، یعنی سازمان‌دهی گروه‌های ذینفع خصوصی به‌منظور نفوذ عمومی و سیاسی نیز تنزل یافته است.

پر واضح است، تمایزی که من میان خصوصی و عمومی می‌گذارم، بستگی به موقعیتی دارد که یک شخص در آن جابه‌جا می‌شود. به عنوان مثال، هیچ‌کس تردیدی ندارد که یک پزشک از یک سو در بیمارستان و از دیگر سو، در یک دوره‌ی عصرگاهی، حقوق، وظایف، آزادی‌ها و محدودیت‌های متفاوتی دارد. یا پرونده یک هیئت‌منصفه را در نظر بگیرید. زمانی که فردی به عضویت هیئت‌منصفه درآمد، به‌طور ناگهانی فرض می‌شود که بی‌طرف است و ذی‌نفع نیست، و ما فرض می‌کنیم که هر فردی بدون در نظر گرفتن پیشینه، تحصیلات و منافع خصوصی، قادر است بی‌طرف باشند. [برای تشکیل هیئت‌منصفه، تعدادی از افراد بایستی برابر شوند^۹، زیرا افراد، برابر به دنیا نمی‌آیند و در زندگی خصوصی خود برابر نیستند.] برابری همیشه به معنای

^۵ توضیح مترجم

^۶ private existence

^۷ public happiness

^۸ voluntary associations

^۹ در متن جمله «برای تشکیل هیئت‌منصفه، تعدادی از افراد بایستی برابر شوند»، عبارت «باید برابر شوند» به این معنی است که باید تلاش کرد تا از انصاف، بی‌طرفی و تعادل در انتخاب افراد اطمینان حاصل شود. که در هیئت‌منصفه حضور خواهند داشت. این پیشنهاد می‌کند که فرآیند تشکیل هیئت‌منصفه باید به گونه‌ای طراحی شود که منجر به ایجاد گروهی از افراد شود که در مجموع بخش عادلانه و متنوعی از جامعه را نمایندگی می‌کنند. این عبارت بیانگر آن است که فرآیند انتخاب باید از طرفداری از هر گروه یا جمعیت خاصی اجتناب کند و باید به دنبال ایجاد هیئت‌منصفه‌ای باشد که تا آنجا که ممکن است از نظر ویژگی‌ها، پیشینه‌ها و دیدگاه‌های مختلف جمعیت وسیع‌تری را منعکس کند. هدف دستیابی به سطحی از برابری یا تعادل در هیئت‌منصفه برای اطمینان از عادلانه بودن روند قانونی است. (مترجم)

برابری تفاوت‌هاست. [به عنوان مثال، در جامعه، ما اغلب از قانون به عنوان یک برابر سازِ بزرگ^{۱۰} یاد می‌کنیم: ما در پیشگاه قانون برابر هستیم. در مذهب از خدایی سخن می‌گوییم که همه در پیشگاه‌اش برابرند. یا می‌گوییم در مواجهه با مرگ ما همه برابریم یا به‌طور کلی وضع بشر، ما را با هم برابر می‌کند. وقتی از برابری سخن می‌گوییم، همیشه باید بپرسیم چه چیزی ما را برابر می‌کند.]

اعضای هیئت‌منصفه، برحسب وظیفه و موقعیت برابر می‌شوند. [اگرچه هر یک، از زمینه‌ها و اقشار و طبقات اجتماعی کاملاً متفاوتی برآمده‌اند، اما از طریق وظیفه‌شان نه به‌عنوان اعضای یک حزب و یا به عنوان یک دوست، بلکه به‌عنوان همتایان هم، عمل می‌کنند. آن‌ها با چیزی سر و کار دارند که اصلاً برای آن‌ها منفعت خصوصی ندارد: آن‌ها درگیر چیزی هستند که در رابطه با آن ذی‌نفع نیستند، آنچه اعضای هیئت‌منصفه، همگی در آن، مشترک هستند، علاقه مشترکشان به پرونده است – یعنی چیزی بیرون از خودشان. چیزی که برای همه آن‌ها مشترک است چیزی، ذهنی^{۱۱} نیست، و این به نظر من بسیار مهم است.]

پرسش دوم من به پرسش نخست مرتبط است. مقدمه کار سری دوم این مقالات، این بود که چالش دیرپای جامعه، مراقبت از خیر عمومی بدون نقض حقوق تک‌تک شهروندان است و خوشبختانه، این دو منفعت اغلب، هم‌آیند^{۱۲} هستند. این هم‌آیندی^{۱۳} در واقع پیش فرض اساسی هر «هماهنگی منافع» است. فرض بر این است که «منفعت طلبی آگاهانه»^{۱۴} به‌طور خودکار منافع خصوصی طرف مقابل را نیز تأمین می‌کند.

اگر «منفعت طلبی آگاهانه» را به عنوان «علاقه به خیر عمومی» بفهمیم، من تأکید می‌کنم که چنین چیزی وجود ندارد.

ویژگی اصلی امر عمومی و مشترک با توجه به افرادی که در آن اشتراک دارند این است که از زندگی هر فردی ماندگاری بیشتری دارد. [ستیزی ذاتی بین منافع افراد فانی و منافع جهان مشترکی که در آن ساکن هستند وجود دارد، و منشأ این ستیز در فوریت منکوب‌کننده‌ی منافع فردی نهفته است. تشخیص و پذیرش خیر عمومی، مستلزم منفعت طلبی آگاهانه نیست، بلکه مستلزم بی‌طرفی^{۱۵} است. با این حال، چنین بی‌طرفی‌ای در هر مرحله به‌واسطه‌ی فوریت منافع شخصی فرد، که همیشه از خیر عمومی فوری‌تر است، مورد مقاومت قرار گرفته است. دلیل این امر بسیار ساده است: چنین فوریتی از آنچه خصوصی‌ترین است، یعنی منافع خود

¹⁰ great equalizer

¹¹ subjective

¹² coincide

¹³ coincidence

¹⁴ Enlightened self-interest – "منفعت طلبی آگاهانه" مفهومی است که نشان می‌دهد افراد، در حالی که با انگیزه نفع شخصی و رفاه خود هستند، می‌توانند به روش‌هایی عمل کنند که به نفع خیر بزرگ‌تر یا کل جامعه باشد. در این چارچوب، افراد انتخاب‌ها و تصمیم‌هایی می‌گیرند که نه تنها نیازهای فوری شخصی آن‌ها را برآورده می‌کند، بلکه تأثیر گسترده‌تری بر جامعه یا جامعه‌شان را نیز در نظر می‌گیرد. در عربی بدین صورت ترجمه می‌شود: «مصلحة ذاتية مستنيرة» (مترجم)

¹⁵ impartiality

فرآیند زندگی محافظت می‌کند. برای ما به عنوان افراد، حریم خصوصی زندگی خودمان، زندگی به خودی خود، بالاترین خیر است و فقط می‌تواند عالی‌ترین خیر باشد.

[تا همین اواخر، هر آنچه متعلق به ضروریات زندگی بود، در تاریکی حریم خصوصی پنهان بود. اما به نظر می‌رسد ما دیر تصمیم گرفته‌ایم - چقدر عاقلانه، مطمئن نیستم - که همه چیز باید علنی و عمومی شود. امورات زندگی، به‌ویژه امورات گروهی کودکان، مستلزم ناآشکاری^{۱۶} خاصی است. هر مزیتی که ممکن است داشته باشد، فضای عمومی بی‌رحمانه فرد را در معرض دید قرار می‌دهد، به‌گونه‌ای که هیچ‌یک از ما نمی‌توانیم همیشه در آن بایستیم^{۱۷}. ما در میان چیزهای دیگر به یک فضای خصوصی نیاز داریم تا پنهان شویم. ما برای تمام امور خصوصی خود، در خانواده و میان دوستانمان به آن نیاز داریم. و ما از قرن هجدهم ساحت شخصی^{۱۸} عظیمی را به دست آورده‌ایم که آن را مقدس می‌دانیم. و به‌درستی. با این حال، دقیقاً از ما خواسته می‌شود زمانی که به عنوان شهروند عمل می‌کنیم همین ساحت را قربانی کنیم.]

چراکه منافع عمومی همیشه مستلزم قربانی کردن منافع فردی است که بر اساس ضروریات زندگی و زمان محدودی تعیین می‌شوند که به انسان فانی داده می‌شود. قربانی کردن گریزناپذیر منافع فردی به خاطر ثروت مشترک - در شدیدترین حالت، قربانی کردن زندگی - با نیکبختی عمومی جبران می‌شود، یعنی با نوعی «نیکبختی» که انسان‌ها فقط می‌توانند در قلمرو عمومی تجربه کنند.

[بنابراین سؤال دوم من این است: [حقوق خصوصی افرادی که شهروند هم هستند، چه می‌شود؟] چگونه می‌توان منافع و حقوق خصوصی خود را با آنچه به عنوان یک شهروند حق مطالبه آن را دارد، تطبیق داد؟] از جمله مهم‌ترین حقوق خصوصی «حق به حال خود رها شدن» (Brandeis) است. این حق به هیچ وجه یک امر مسلم نیست. منشأ آن مسیحی است: «آنچه را که از آن قیصر است به قیصر بدهید» (Matt. 22:21)؛ "هیچ چیز برای ما بیگانه‌تر از امر عمومی نیست" [res publico] (Tertullian). یا «سرت به کار خودت باش» [چراکه مسیحیان اهل فضولی در کار دیگران نبودند. مطمئناً دلیل آن‌ها دیگر با دلایل ما همخوانی ندارد. دلیل آن‌ها این بود که رستگاری روح آدمی مستلزم صرف زمانی تمام وقت بود حال آنکه سیاست برای آن‌ها امری تجملاتی به حساب می‌آمد در واقع، آزادی، زندگی سیاسی، زندگی شهروندی - این «نیکبختی عمومی» که من از آن صحبت کردم - نیز یک امر تجملاتی است. این یک نیکبختی زائد است که فرد تنها پس از برآورده شدن نیازهای اساسی زندگی خود قادر به دستیابی به آن می‌شود.

¹⁶ obscurity

^{۱۷} «به نحوی که هیچ‌یک از ما نمی‌توانستیم همیشه بایستیم»: نویسنده با اشاره به این نکته پایان می‌دهد که سطح قرار گرفتن در فضاهای عمومی چیزی است که هیچ‌یک از ما نمی‌توانستیم آن را همیشه تحمل کنیم. این نشان می‌دهد که در حالی که فضاهای عمومی ضروری هستند و مزایای خود را دارند، مردم نیز برای عملکرد راحت به لحظاتی از حریم خصوصی و تاریکی نیاز دارند. (مترجم)

¹⁸ intimacy

بنابراین اگر از برابری صحبت کنیم، همیشه این سؤال مطرح می‌شود: چقدر باید زندگی خصوصی فقرا را تغییر دهیم؟ به عبارت دیگر، چقدر باید به آن‌ها پول بدهیم تا بتوانند از نیکبختی عمومی بهره‌مند شوند؟ آموزش، بسیار خوب است، اما امر واقعی، پول است. تنها زمانی که آن‌ها بتوانند از قلمرو عمومی بهره‌مند شوند، مایل و قادر خواهند بود برای خیر عمومی فداکاری کنند. طلب فداکاری از افرادی که هنوز شهروند نیستند، طلب آرمان‌گرایانه‌ای از آن‌هاست که بنا بر فوریت روند زندگی ندارند و نمی‌توانند داشته باشند. قبل از اینکه از فقرا آرمان‌گرایی بخواهیم، ابتدا باید آن‌ها را شهروند کنیم؛ و این مستلزم تغییر شرایط زندگی خصوصی آن‌هاست که آن‌ها قادر به بهره‌مندی از {مزایای عرصه^{۱۹}} عمومی می‌شوند.

[اما بسیاری از مردم امروز، و نه صرفاً کسانی که به فکر رستگاری روح خود هستند، خواستار به حال خود رها شدن هستند. این در واقع آزادی جدیدی است که مطالبه می‌شود - حق رهایی از هرگونه مشارکت اجباری در زندگی عمومی، چیزی بسیار اساسی مانند وظیفه‌ی رأی دادن یا خدمت به عنوان هیئت‌منصفه. اگر ما بخواهیم وقتمان را صرف نقاشی تصاویر کنیم و بگذاریم کل اجتماع فاسد شود، احساس می‌کنیم باید این آزادی را داشته باشیم. اما باز هم، این آزادی {آزادی به حال خود رها شدن^{۲۰}} به هیچ وجه امری بدیهی نیست، و شاید حتی موضوعی نیست که بر اساس آن آزادی نسبی حکومت‌ها را داوری کنیم. به عنوان مثال، مورد الکساندر سولژنیتسین^{۲۱} را در نظر بگیرید. سولژنیتسین در مورد مسائلی که در جامعه شوروی مشاهده می‌کرد ساکت و منفعل نمی‌ماند. در نتیجه با مقامات شوروی درگیر شد. به عبارت دیگر، شوروی دیگر استالینیستی نیست. در زمان استالین، اگر حتی کسی سرش به کار خودش بود، او را به یک اردوگاه کار (در واقع اردوگاه‌های نا-بودسازی) می‌فرستادند، گویی مثل اینکه با حکومت مخالفت کرده است. در واقع، وحشت استالینیستی شتاب کامل خود را تنها پس از انحلال همه مخالفان سیاسی به دست آورد. اما امروزه در روسیه شوروی، هر آنکه سرش گرم کار خود است، می‌تواند بدون هیچ‌گونه درگیری با دولت زندگی کند. حکومت مستبد باقی می‌ماند - یعنی اجازه حیات سیاسی را نمی‌دهد. اما دیگر توتالیتیر نیست - یعنی به‌سادگی کل قلمرو حریم خصوصی را منحل نکرده است. مشکلات سولژنیتسین زمانی به وجود آمد که او خواستار حقوق سیاسی بود، نه حقوق خصوصی.]

این تصور که حقوق خصوصی مقدس است، ریشه رومی دارد. [یونانیان بین *idion* و *koinon*، بین آنچه متعلق به شخص است و آنچه مشترک است، تمایز قائل می‌شدند. آنچه در خور توجه است این است که اصطلاح *idion* در هر زبانی، از جمله یونانی، ریشه کلمه *idiocy*^{۲۲} شده است. احمق کسی است که فقط در خانه خود زندگی می‌کند و فقط به فکر زندگی خود و نیازهای آن است. بنابراین، دولت واقعاً آزاد - دولتی

^{۱۹} توضیح مترجم

^{۲۰} توضیح مترجم

^{۲۱} Aleksandr Solzhenitsyn

^{۲۲} به معنای حماقت و بلاهت (مترجم)

که نه تنها به برخی از آزادی‌ها احترام می‌گذارد، بلکه واقعاً آزاد است - حالتی است که در آن هیچ‌کس، به این معنا، احمق نیست: یعنی حالتی که در آن همه به نحوی در امور مشترک و عمومی، شرکت می‌کنند. [اما رومی‌ها اولین کسانی بودند که از طریق دیوارهای بلند که دارایی‌هایشان را مشخص می‌کردند، تقدس قلمرو خصوصی را اعلام کردند. این تصور که حقوق خصوصی مقدس هستند] از احساس رومی‌ها نسبت به تقدس خانه و کانون خانودگی شان نشأت می‌گیرد، [اصرار آن‌ها بر این که آیین خصوصی خانه و کانون خانودگی شان به اندازه یک آیین عمومی مقدس است.] در واقع، تنها همو که صاحب خانه‌ی خود بود می‌توانست در زندگی عمومی شرکت کند. یعنی مالکیت خصوصی شرط لازم برای مشارکت در سیاست بود. این مستلزم دو چیز است: (۱) ضروریات زندگی، خصوصی هستند، مناسب نیست در ملاً عام^{۲۳} دیده شوند، و (۲) زندگی مقدس است. ارزش اصلی این زندگی دقیقاً این بود که از پرتوهای خیره کننده قلمرو عمومی^{۲۴} محافظت می‌شد. [در حالی که ارزش امر عمومی^{۲۵}، پرتوافکنی است (همچو پرتویی که همه چیز را در معرض نمایش همه طرف قرار می‌دهد تا مثلاً همه جوانب یک پرسش دیده شود)، ارزش خانه و حریم خصوصی دقیقاً ناآشکارگی است. هر دوی این ارزش‌ها برای یک جامعه خوب اساسی هستند، اما ناآشکارگی یکی از شرایط ضروری زندگی است.

همان‌طور که قلمرو عمومی در عصر مدرن کوچک شده است، قلمرو خصوصی بسیار گسترده شده است و کلمه‌ای که نشان دهنده این گسترش است، ساحت شخصی^{۲۶} است. امروز این حریم خصوصی دوباره به شدت مورد تهدید قرار گرفته است، اما تهدیدها بیشتر از جامعه ناشی می‌شوند تا از حکومت. به‌طور خلاصه: در حالی که حکومت‌ها حقوق عمومی ما را تهدید می‌کنند، حق ما برای نیکبختی عمومی، منافع و حقوق خصوصی ما توسط جامعه تهدید می‌شود. علاوه بر این، با توجه به ضرورت‌های تولید مدرن، برخی از این منافع خصوصی سازمان‌دهی می‌شوند و به‌طور مؤثر بر قلمرو عمومی تأثیر می‌گذارند. شرط اولیه حریم خصوصی، مالکیت است که با مال و دارایی یکی نیست. نه نظام سرمایه داری و نه نظام سوسیالیستی دیگر به مالکیت احترام نمی‌گذارند - تورم و کاهش ارزش پول روش‌های سرمایه‌داری سلب مالکیت هستند - اگرچه هر دو، به طرق مختلف، به تملک^{۲۷} احترام می‌گذارند. از این رو، یکی از مشکلات ما یافتن راهی برای بازگرداندن مالکیت به افراد خصوصی در شرایط تولید مدرن است.

²³ public

²⁴ public realm

²⁵ the public

²⁶ intimacy

²⁷ acquisition

آنچه برای آزادی لازم است ثروت نیست. آنچه لازم است امنیت و مکانی است که خود فرد در برابر دعاوی مردم مصون باشد. آنچه برای قلمرو عمومی ضروری است این است که از منافع خصوصی که به وحشیانه‌ترین و تهاجمی‌ترین شکل به آن نفوذ کرده است، محافظت شود.

منبع:

Small Comforts for Hard Times: Humanists on Public Policy/Editors Michael Mooney, Florian Stuber Publisher Columbia University Press, 1977- p 103-109